

## آیا بعد از عراق آینده‌ای برای نظام منشور متصور است؟ «پیش‌گیری از جنگ و سازمان ملل»

ریچارد فالک

برجمند محمود شهیدی<sup>۱</sup>

رئیس جمهور بوش با بیان برخی واژه‌های به یاد ماندنی در جریان سخنان ۱۲ سپتامبر خود خطاب به مجمع عمومی وارد یک چالش تاریخی با شورای امنیت سازمان ملل شد. وی گفت: آیا سازمان ملل اهداف مؤسسان (پدیدآورندگان) خود را پی می‌گیرد یا می‌خواهد اعتبار و جایگاه خود را از دست بدهد. بعد از جنگ عراق دست‌کم دو پاسخ به این سؤال داده شده است و پاسخ دولت آمریکا متبعت از این عقیده بوده است که سازمان ملل با توجه به شکست خود در زمینه تأیید توسل به جنگ علیه رژیم صدام در عراق، تغییر رویه داده و اعتبار خود را از دست داده است. پاسخ مخالفان جنگ با عراق، این است که شورای امنیت در واقع اهداف مؤسس اولیه خود را پیگیری نموده است؛ چه، از تأیید توسل به جنگی که به نحو تأثیرگذاری با منشور سازمان ملل و حقوق بین‌الملل سازگار نبود، خودداری کرد. این تفاوت دیدگاه‌ها منحصر به قضاوت‌های عینی در مورد دولت عراق، تهدیدآمیز بودن رژیم حاکم بر آن و ارزیابی روند نظارت بر خلع سلاح این کشور نبوده است؛ بلکه اصولاً در برداشت‌ها و دیدگاه‌های حقوقی دولت‌ها نیز منعکس شده است.

هدف از طرح بحث پیش‌رو -ظاهراً- پی‌ریزی نقش آینده سازمان ملل به موازات نفوذ

تمایلات قدرتمندترین دولت حاکم (آمریکا) - چه در زمینه تأثیرگذاری در حقوق بین‌الملل به طور عام و چه در زمینه استفاده از زور به عنوان ابزار سیاست خارجی (به طور خاص) - می‌باشد.

از نظر تاریخی چنین دغدغه‌های اساسی درباره تعامل هژمونیک با جامعه بین‌المللی قبل از حمله به عراق و اشغال این کشور نیز سابقه داشته و طی دوران جنگ سرد، به ویژه در آخرین مراحل جنگ ویتنام مورد بحث و بررسی گسترده قرار گرفته است. اما موضوع بحث کنونی مداخله بشر دوستانه است که در اواخر دهه ۱۹۹۰ با توجه به تأثیرگذاری برخی مصلحت‌اندیشی‌ها درباره امکان توسل به زور و به تبع، کاهش نفوذ و اقتدار سازمان ملل به ویژه در رابطه با جنگ کوزوو مطرح شد. مسئله اصلی در ساماندهی بحران کوزوو این بود که آیا به عنوان یک گزینه قابل دسترس، ائتلافی از هم پیمانان، حق قانونی دخالت علنی و جدی زیر چتر حمایتی ناتو را داشته‌اند؛ گزینه‌ای که ریشه در بی‌میلی شورای امنیت برای رهبری و نظارت بر توسل به زور، - به رغم تهدیدات انسانی فوری و قریب‌الوقوع که به کوزوویی‌های آلبانی تبار چهره نشان می‌داد - داشت. در نمونه کوزوو مشکل نبود توجیه حقوقی برای اعمال نظارت و رهبری رسمی عملیات توسل به زور توسط ناتو بود که با ماده ۵۳ منشور ناسازگار به نظر می‌رسید، چرا که عملیات نظامی بدون نظارت شورای امنیت به طور صریح تجویز نشده است. برای رفع موانع قانونی، ابتکار عمل ناتو در کوزوو استناد به قطعنامه‌های قبلی شورای امنیت و در پی آن مدیریت بازسازی کوزوو بعد از توسل به جنگ توسط سازمان ملل ضروری به نظر می‌رسید، چنین استنادی (به عنوان منشأ اقتدار) به عنوان یک اجازه ضمنی، به تعهدات ناتو اعتبار حقوقی می‌داد.

در جمع‌بندی مشابه، استدلال‌هایی مطرح شد که عدم تصویب قطعنامه پیشنهادی مخالفان جنگ در کوزوو را در پیش داشت که خود نوعی ادعان ضمنی به قانونیت عملیات ناتو بود.

اما ناسازگاری کاربرد زور در کوزوو با قوانین منشور آن‌قدر واضح بود که چنین تلاش‌هایی برای «قانونیت بخشی» بی‌فایده به نظر می‌رسید و در عوض دیدگاه مرجح‌تر و مقبول‌تر نظر کمیسیون بین‌المللی مستقل کوزوو بود که استنباط آن مشروع، اما غیرقانونی شمردن مداخله در کوزوو بود. انعطاف‌پذیری و گستردگی مفهومی نظریه مداخله در کوزوو به دو شکل تعدیل شده است: اول، توجیه ضرورت مداخله و اعمال فشارهای مضاعف - برای جلوگیری از فاجعه انسانی در حال یا در شرف وقوع - و دوم، تهیه لیست وظایف

نیروهای مداخله‌گر که رعایت مفاد آن، مشروعیت عملیات ضروری به نظر می‌رسید. تأکید بر حفاظت از جمعیت شهری، وفاداری به حقوق بین‌المللی جنگ و دقت نظر مناسب نسبت به اهداف بشر دوستانه صرف نظر از اهداف استراتژیک و اقتصادی در این راستا قابل توجه است. در کوزوو توجیهات اخلاقی برای مداخله قانع‌کننده به نظر می‌رسید، جمعیتی آسیب‌پذیر که اکثریت آن برای مدت طولانی تحت جور و ستم قرار داشته و با چشم‌انداز قریب‌الوقوع پاک‌سازی قومی توسط حاکمان صرب روبرو بوده‌اند. چنین توجیهاتی به منزله تجویز ستاربوی مداخله مؤثر در کوزوو بود که ضمن تقلیل تهدیدات و مخاطرات پیش‌بینی شده و کاهش صدمات و لطمات گسترده، مقاصد غیربشر دوستانه را نیز بر نمی‌تابد. این تلاش‌ها نوعی بسترسازی برای واگرایی اصولی از قواعد بنیادین منشور درباره زور در شرایط استثنایی بود.

به هر حال، شکاف میان مشروعیت و قانونیت، بحران‌ساز و وخامت بار به نظر می‌رسید، به نحوی که اقتدار حقوق بین‌الملل را در گذر زمان فرسایش می‌داد و در این راستا کمیسیون یاد شده قویا توصیه کرد که این خلاء در اولین فرصت ممکن با ابتکار سازمان ملل برطرف شود. گزارش کمیسیون به عنوان مثال تأکید و تصریح کرد که اعضای دائم شورای امنیت در جهت محدود نمودن ابعاد فجایع انسانی محتمل الوقوع از دادن آرا مخالف خودداری کنند. پذیرش چنین عملکردی حتی در صورت مخالفت چین و روسیه - که در این صورت، ضمن این بحث ثبت شده بود - یا امتناع آن کشورها از رأی دادن، شورای امنیت را قادر به تصویب مداخله در کوزوو می‌نمود.

در اقدامی بسیار بلند پروزانه، کمیسیون یک روند سه مرحله‌ای را پیشنهاد کرد که هدف از طراحی آن پذیرش نقش اجرایی سازمان ملل در موارد تجاوز فاحش به حقوق بشر بود. اولین گام شامل چارچوبی از اصول طراحی شده با هدف محدود نمودن ادعاهای مبتنی بر مداخله بشر دوستانه به مجموعه‌ای از شرایط و اوضاع و احوال خاص و هم‌چنین اطمینان یافتن از بویایی عملیات در محدوده حقوق بشر دوستانه بین‌المللی و تضمین سلامت شهروندان تحت حمایت بوده است. دومین گام تنظیم پیش‌نویس اعلامیه‌ای درباره حق و مسئولیت مداخله بشر دوستانه برای تصویب مجمع عمومی با هدف سازگاری میان احترام به حق حاکمیت دولت‌ها (از یک سو) و اعمال حقوق بشر و مسئولیت جلوگیری از فجایع انسانی (از سوی دیگر) بود.

سومین گام اصلاح منشور بود، به گونه‌ای که این تغییرات را با نقش و مسئولیت شورای

امنیت و دیگر نهادهای چند جانبه و ائتلاف‌های متعهد به مداخله بشر دوستانه متناسب و هم‌ساز نماید.

باید بر این مسئله توجه می‌شد که در آن مقطع عملکرد رسمی یا غیررسمی افراد یا ارگان‌های سازمان ملل قادر به پیر کردن خلاء مشروعیت - قانونیت نبود. در این جا مخالفت‌های اساسی، به‌ویژه از ناحیه کشورهای آسیایی در قبال هرگونه گسترش نظارت مداخله جویانه سازمان ملل و بازیگران سیاسی دیگر در ساماندهی حقوق بشر به چشم می‌خورد. این مخالفت‌ها از زمان بحران کوزوو تحت تأثیر عملیات بحث‌انگیز توسل به زور در مبارزه آمریکا با تروریسم ژرف‌تر شده، که مباحث حقوق بشر و امنیت را در یک مقوله واحد مطرح نمود.

کارکرد نظام منشور در قضیه عراق مشابه کوزوو به بوته نقد و آزمایش گذارده شد. آزمون عراق با نتایج حملات ۱۱ سپتامبر و چالش‌های ناشی از تروریسم کلان همراه هم‌ساز شد. ابتکار پاسخ نظامی آمریکا به حملات القاعده و تهدیدات مداوم تروریستی، در افغانستان طراحی شد چه به عنوان مرکز سازماندهی و تقویت فعالیت‌های تروریستی به نظر می‌رسید؛ و توسط رژیم اداره می‌شد؛ که به القاعده اجازه داده بود تا پایگاه‌های گسترده تروریستی خود را داخل قلمرو سرزمینش بگسترده و در عین حال از حسن شهرتی که لازمه عضویت کامل آن در جامعه بین‌المللی بود، برخوردار نبود. مسئولیت برپا کردن جنگ برای سرنگونی رژیم طالبان و تخریب پایگاه‌های عملیاتی القاعده در افغانستان به‌طور گسترده‌ای توسط طیف وسیعی از کشورهای فعال در عرصه سیاست جهانی پذیرفته شد، هرچند آمریکا برای اثبات انطباق عملیات با منشور سازمان ملل تلاش چندانی نمود.

مسئولیت القاعده برای حوادث ۱۱ سپتامبر به کرات اثبات شده است، چشم‌انداز حملات احتمالی بعدی گسترده و قریب‌الوقوع به نظر می‌رسید. هیچ مخالفت بین‌المللی مهمی با ابتکار نظامی آمریکا در افغانستان صورت نگرفت و تمام متحدان سنتی آمریکا در سطوح مختلف از آن حمایت نمودند.

حقوق بین‌الملل در چنین شرایطی متحول شد، به گونه‌ای که اختیارات اجرایی را به یک دولت برتر برای پاسخ زورمدارانه به تروریسم کلان به عنوان منبع اصلی جنگ واگذار نمود. اما وقتی حمله به عراق بعد از ۱۱ سپتامبر و در پی تحولات افغانستان توسط رهبران آمریکا در دستور کار قرار گرفت، بیشترین واکنش‌ها در گوشه و کنار دنیا به‌طور فزاینده‌ای منتقدانه بود. نوعی حرکت صلح طلبانه که در سراسر جهان عمومیت یافت متعهد به

پیش‌گیری از وقوع جنگ شد و اقدامات متنوعی توسط دولت‌ها انجام شد تا دریافتن جایگزینی برای جنگ تسریع کنند. مهم‌ترین توجیه آمریکاییان برای اقدام فوری بر ضد عراق از نظر تئوریک در قالب پیوند میان تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی و فنون افراطی تروریسم کلان و ضرورت توسل به جنگ پیش‌گیرانه مطرح شد. طبق برخی استدلال‌ها در این شرایط برای آمریکا قابل پذیرش نبود تا در انتظار حمله و تهاجم بماند و جنگ پیش‌گیرانه برای تقویت و حمایت از امنیت «بخش متمدن» جهان ضروری بوده است. بوش در سخنانش در سازمان ملل گفت: «ما نمی‌توانیم ناظر وقایع بوده، منتظر بمانیم و زمانی که خطرات نزدیک می‌شود هیچ کاری نکنیم».

این ادعا توسط شورای امنیت ضرورتاً رد شد به طوری که از هم‌گرایی با تقاضاهای آمریکا - انگلیس در راستای حمایت از یک عملیات مستقیم خودداری نمود. مواضع دقیق آمریکاییان خیلی قاطع و غیرمتعطف بود و در پی تجربه ناکام در زمینه همکاری با بازرسان سازمان ملل به طور فزاینده‌ای تقویت شد. بی‌ثمر بودن اولین قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل که تعهدات خلع سلاح را بعد از جنگ خلیج فارس به عراق تحمیل کرد و فراتر از همه تهدیداتی که گویا روبه تزايد بود وزارت‌خانه‌های مربوط به سلاح‌های کشتار جمعی خطر آن را گوشزد می‌نمود در این راستا قابل ذکر است.

جنگ عراق از راه نظامی شروع شد و به همین طریق خاتمه یافت، جنگی که با پیروزی‌های برق‌آسای آمریکا در صحنه نبرد توأم بود. رئیس‌جمهور بوش اعلام کرد: «در نبرد عراق ما - ایالت متحده و هم‌پیمانانمان - پیروز شده‌ایم و حالا ائتلافمان سرگرم حفاظت، نگهداری و بازسازی آن کشور است». رئیس‌جمهور عملیات نظامی را دقیقاً به عنوان «یک نبرد» فراتر از یک جنگ توصیف کرد، حمله به عراق را در قالبی گسترده‌تر جنگی مستمر با تروریسم جهانی فرض نمود، و به طور ضمنی اشاره کرد که این تعهد باید به عنوان عاملی در راستای نبرد با تروریسم - که در پاسخ به حملات ۱۱ سپتامبر شروع شد - در نظر گرفته شود. مجدداً همانند مورد کوزوو شورای امنیت از انتقاد به ایالات متحده و متحدانش خودداری کرد و به نظر می‌رسد سازمان ملل کاملاً خواهان ایفای نقشی است که طی دهه اخیر در زمینه هم‌پاری به اشغال نظامی و بازسازی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی - آن هم با کنترل انحصاری آمریکا و انگلیس - به آن واگذار شده است. چنین رضایتی (از سوی سازمان ملل) کاملاً تأثیرگذار بوده و به ناکامی ائتلاف در جنگ عراق از یافتن هرگونه مدرک و نشانه‌ای از صرف وجود سلاح‌های کشتار جمعی یا امکان تهاجم توسط آن - در قبال حمله‌ای طراحی

شده برای نابودی رژیم صدام انجامیده است. این استدلال به نظر منطقی می‌رسد که چنین سلاحی وجود نداشته یا در صورت وجود نظام بازدارندگی، تضمینی کامل در قبال عدم کاربرد آن در آینده بوده است. بر این اساس، اگر رژیم صدام اسلحه‌ای برای دفاع از بقای خود استفاده نکرده باشد، پس بسیار بعید به نظر می‌رسد از این اسلحه در شرایطی که انتظار نابودی رژیم می‌رفت، استفاده کنند.

اگر عراق در شرایطی که چیزی برای از دست دادن نداشت از کاربرد این سلاح‌ها خودداری کرد، چرا باید از آن در شرایطی که پاسخ طرف مقابل را نابودی قطعی کشور و رژیم سیاسی خود می‌دانست، استفاده می‌نمود.

چگونه باید چنین نمونه‌ای از نادیده گرفتن قوانین منشور که با بی میلی شورای امنیت نسبت به انتقاد از چنین تجاوزاتی عجین شده - در آینده حقوق بین‌الملل تجزیه و تحلیل شود؟ چند مدل هم‌پوشانی درباره تفسیر این موضوع وجود دارد که هر یک آن را تا حدی روشن می‌کند، اما هیچ یک ارزیابی رضایت بخشی از چشم‌انداز حقوق بین‌الملل فرا روی نمی‌نهد:

- ایالات متحده به عنوان دولت مسلط در یک نظم جهانی تک قطبی از گونه‌ای استثنا از محاسبات حقوقی و قانونی در زمینه توسل به زور به نحو آشتی‌ناپذیری با نظام منشور سازمان ملل بهره می‌برد؛ دیگر دولت‌ها بر خلاف (آزادی عمل) آمریکا می‌باید عموماً به آن مقررات وفادار بمانند مگر اینکه به طور مستقیم توسط آمریکا حمایت شوند. الگوی رفتاری موجود تصدیق روند ناقص عدم تطبیق نسبی یا کلی با واقعیات سیاست جهانی است و در برابر با رفتار دولت‌ها چندان مقتدرانه نیست.

- الگوی رفتاری آمریکا در مواردی با نظام منشور تنش دارد، اما تنشی سازنده است که احترام به ارزش‌های بنیادین جامعه جهانی را دنبال می‌کند و قانونیت را به عنوان موضوعی مرحله‌ای و درجه‌ای یا نیازمند به تنظیم و سازگاری دائمی با شرایط در حال تغییر جهانی مدنظر دارد؛ همین‌طور ادعاهای پیش‌گیری از کلان- تروریسم، آموزه‌ای معقول را فراهم می‌آورد که بیانگر حقوق و به گسترش دفاع از خود است.

- با اذعان به فشارهای اخلاقی دنیا، استفاده‌های بحث‌انگیز از زور تحت لوای منشور هر چند «غیرقانونی» ولی به نظر «مشروع» می‌رسد؛ خواه بر اساس منطبق عملیات ابتکاری بدون تصویب شورای امنیت، و خواه بر پایه اثرات مفید مداخله؛ از این دیدگاه، شکست در یافتن سلاح‌های کشتار جمعی ادعای مشروعیت مداخله را به طور قطعی تضعیف

نمی‌کند، این عملیات هم‌چنان با استناد به مجموعه‌ای از نتایج مشروع تلقی می‌شود؛ شواهد و مدارک فراگیری که نشان دهنده ارتکاب جرایم نظامند (سازمان یافته)، گسترده و فراگیر علیه بشریت توسط حاکمان بغداد بود و اشغالی که برای مردم عراق، دموکراسی سیاسی و موفقیت اقتصادی به ارمغان می‌آورد لزوم رهایی مردم عراق را بیش از پیش یادآور می‌شد.

در این مرحله نمی‌توان پیش‌بینی کرد چگونه جنگ عراق بر اساس نظام منشور و با احترام به قواعد بین‌المللی توسل به زور نتیجه داده و توجیه خواهد شد. این مسئله بستگی به آن خواهد داشت که دولت‌های اصلی نظام بین‌الملل، به‌ویژه آمریکا چگونه با این موضوع روبرو شوند. حقوق بین‌الملل در این قضاوت حیاتی و سرنوشت‌ساز همان دیدگاه بازیگران قدرتمند نظام و در حد کمتری جامعه جهانی حقوق‌دانان بین‌المللی است.

حقوق بین‌الملل در حوزه توسل به زور به خودی خود نمی‌تواند به شکایت پیگیر و مصرانه‌ای بیانجامد، چون گرایش‌های سیاسی حاکمیت محور به همراه اختلافات بزرگ و ناهم‌گونی در قدرت دولت‌ها منطق و مشروعیت مقابله به مثل را زیر سؤال می‌برد و منافع عملیات چند جانبه را با توجه دستور کار امنیتی دولت‌ها در محاق فرو می‌برد. منطق واقع‌گرایی از طریق نظام دولت‌های مدرن بر روند سیاست خارجی کشورهای برتر حکم فرما شده است و فقط دیدگاه ویلسونی با اتکالی به قانونیت و اخلاق آن هم به‌طور حاشیه‌ای آنرا مورد چالش قرار داده است. حمایت واقع‌گرایان از ممنوعیت توسل به زور صرفاً بر مبنای ارزیابی‌های سود و هزینه شامل برتری ذاتی دیپلماسی، احتیاط و خودداری از گسترش فوق‌العاده بازیگران اصلی نظام بین‌الملل - که در طول تاریخ در راستای کاهش دولت‌های برتر و اصلی مورد انتقاد قرار گرفته است - پایه‌گذاری شده است.

زمینه‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد برداشت دولت بوش ممکن است با پارادایم واقع‌گرایی منطبق نباشد، بلکه فراتر، یک نسخه نظامی را برای آرمان‌گرایی ویلسونی نمایندگی کند. رئیس‌جمهور بوش به‌طور مؤکدی جنگ ضد تروریسم را از حیث‌های خیر و شر توصیف کرده است که حتی فراتر از واقع‌گرایی ضرورت‌های ناشی از محاسبه منافع شخصی و ملاحظه و احتیاط را در نظر نمی‌گیرد، تا زمانی که چنین جهت‌گیری عملکرد آمریکا را در آینده نزدیک شکل می‌دهد، «منشور سازمان ملل محترم نخواهد بود» مگر در شرایطی که شورای امنیت از ادعای آمریکا برای توسل به زور حمایت کند.

## جنگ عراق و آینده نظام منشور

قاعدتاً تفسیری از روند حاکم بر عراق نزدیک به زمینه حقوقی ارائه شده در بخش قبلی - باید قابل آزمون باشد. اولین آزمون این تفسیر بستگی به این دارد که نبرد پیروزمندانه آمریکا بر عراق بتواند به عنوان یک پیروزی سیاسی برگردان شود، پیروزی که توسط عواملی مانند ثبات، برقراری دموکراسی، اعاده حاکمیت عراق و پیشرفت اقتصادی قابل ارزیابی و محاسبه باشد. از این دید، اگر اشغال توسط آمریکا به نظر موفقیت‌آمیز رسد، مداخله به رغم دیدگاه عمومی مبنی بر غیرقانونی بودن آن به عنوان یک امر مشروع تلقی می‌شود. برخی مطلوبیت چنین برداشتی را در افزایش کارایی نظام منشور و انعطاف‌پذیری آن در جهان امروزی دانسته‌اند، جهانی که در آن امکان تعامل فنون تروریسم کلان و سلاح‌های کشتار جمعی، توسل به دفاع پیش‌دیگران از آن به عنوان بی‌اعنایی فرصت طلبانه یگانه ابر قدرت جهان در قبال موازین قانونی است.

دو توضیح فرضی اساسی درباره این تفاوت احتمالی این دیدگاه‌ها وجود دارد. اولی به موارد موجه نمایی (اعتبار بخشی) عملی مربوط می‌شود که توصیف دکترین پیش‌گیرانه است، این نظریه بر خلاف موارد کاربرد یک جانبه‌اش، در شرایط حتمیت و جدیت تهدید اقناع‌کننده بوده و کمتر مشکل‌ساز به نظر می‌رسد. روی گردانی دیپلماتیک از آمریکا در شورای امنیت، به‌ویژه از ناتوانی این کشور در متقاعد کردن واقعی (سایر کشورها) درباره تهدیدات ناشی از انباشت سلاح‌های کشتار جمعی توسط عراق و هم‌چنین در زمینه مخاطرات ارتباط میان رژیم بغداد و شبکه القاعده و شکست نظام بازدارندگی (مهار) و محدودسازی آن کشور، ناشی می‌شود. در سببیت حکومت صدام حسین تردیدی نبود، اما حمایت اندکی برای توسل به زور در چنین زمینه‌هایی وجود داشت.

این شک و تردیدها با شکست نیروهای اشغالگر در کشف اسلحه کشتار جمعی در مقطع زمانی بعد از جنگ تشدید شد؛ آن هم به رغم دسترسی آمریکایی‌ها به پایگاه‌ها و اماکن مشکوک و همکاری دانشمندان عراقی و پرسنل نظامی با آنان.

دومین زمینه برای تعارض (تفاوت) دیدگاه‌ها به بحث‌های مربوط به مشروعیت پس‌گستر (معطوف به گذشته) مربوط می‌شود.

در این جا تمرکز بر دلایل مخالفت با حمله آمریکا به عراق و تلاش برای توجیه آن است؛ این دلایل عبارت است از پیامدهای جانبی و متقاعدکننده نبودن پیشرفت جنگ به دلایل اساسی و منطقی که نمی‌توانست توجیه‌کننده برداشت موسع از قاعده منع توسل به زور بعد



از پایان عملیات باشد. توجیهات پس‌گستر، پیروزی نظامی سریع و با تلفات نسبتاً کم (همساز) ترکیب می‌کند (پیوند می‌زند). با اتکا به مدارک و اسناد جنایات صدام حسین به عنوان رهبر عراق، حقانیت این دیدگاه تقویت می‌شود. چنین بحث‌هایی رضایت بخش‌تر به نظر می‌رسد، اگر به نیروهای ائتلاف تحت رهبری آمریکا به نحو آشکارتری به عنوان «نیروهای رهایی بخش» خوشامد گفته می‌شد، تا اینکه به آنان به عنوان «اشغالگران» نگریسته می‌شد و اگر حضور آمریکا بعد از حمله به عراق با حوادث خشونت‌بار مقاومت در برابر نیروهای آمریکایی و تلفات گسترده آنان، شکل یک کابوس نمی‌گرفت. اکنون برای قضاوت در این باره زود است. اگر اشغال نسبتاً کوتاه مدت بوده و عموماً به عنوان تأمین‌گر منافع مردم عراق - و نه اشغال‌گران آمریکایی پذیرفته شود، استدلال‌هایی که مبنی بر مشروعیت پس‌گستر است، به نظر می‌رسد حمایت کافی به دست آورد، و نمونه عراق چندان به عنوان تخریب‌گر نظام منشور مدنظر قرار نخواهد گرفت.

این برداشت در راستای نوعی گشایش سیاسی، برگسترش بارز نقش جامعه بین‌المللی در حمایت از جوامع آسیب‌پذیر در برابر حکومت‌های سرکوب‌گر و نافض قانون، استوار شده است. البته موضوع روند و جریان عملیات به همان اندازه نتایج اساسی آن اهمیت دارد. جنگ عراق با توجه به کاربرد زور فراتر از تجویزات ماده ۵۱ منشور مبتنی بر دفاع مشروع، نوعی پیش‌دستی و پیشی گرفتن بر رویه جمعی نظام منشور بود. یک نگاه رضایت بخش به اثرات و نتایج چنین کاربردی از زور، ایرادات به یک جانبه‌گرایی را تا حدی تضعیف می‌کند. پذیرش یک نگرش سازنده از حقوق بین‌الملل تا حد زیادی به آینده رفتاری و گرایش‌های دولت آمریکا بستگی دارد. *انسان و مطامع فرنگی*

«سازنده‌گرایی» نوعی نگرش بر مبنای واقعیات سیاسی و حقوقی است که بر حاکمیت قطعی ادراکات و فهم‌های بین‌الذهانی در برتو مجموعه شرایط و ترتیبات خاص و معین تأکید می‌کند، آیا صرف‌نظر از اینکه چنین ادراکاتی از منظر دیگران درست و سنجیده ارزیابی می‌شوند یا خیر؟ آیا دولت آمریکا در آینده عموماً نقش و جایگاه سازمان ملل را محترم خواهد شمرد یا اینکه آن‌قدر حمایت و دفاع از تصمیمات خود احساس می‌نماید که به‌طور یک جانبه و به همراه متحدان شریک خود اقدام کند، و بر تداوم چنین الگوی رفتاری تأکید نماید؟

اگر تفسیر اخیر، بیانگر آینده سیاست خارجی آمریکا باشد، آنگاه نظام منشور دست‌کم برای آمریکا به حاشیه رانده می‌شود.

آیا نظام منشور می‌تواند بدون وفاداری و التزام به رویه خود و قوانین بازدارنده توسط دولت حاکم و مسلط دنیا (آمریکا)، دوام یابد؟ پاسخ سازنده‌گرایان روشن‌تر است تا جایی که دولت‌های دیگر به استناد و احترام به نظام منشور ادامه دهند، این امر یقیناً واکنش‌های بین‌المللی را به‌طور ژرفی در راستای مقابله (مواجهه) با کاربردهای چالش‌گرایانه زور تقویت می‌کند و مآلاً گرایش‌های جهانی را به سمت رهبری آمریکا سوق می‌دهد.

در این‌جا درباره محدودیت‌های حقوق بین‌الملل در مواجهه با واقعیت‌های ژئوپولیتیک استانداردهای دوگانه آن، اعتراضاتی مطرح خواهد شد، اما این شکایت‌ها مسبوق به سابقه بوده و از زمان تأسیس سازمان ملل و واگذاری حق و توبه اعضای دایم شورای امنیت، در ضمن برخی بحث‌ها و مشاجرات، مطرح شده است. دیدگاهی که توسط شورای امنیت در قطعنامه شماره ۱۴۸۳ خود اتخاذ شده است، نشان دهنده تنش میان دیدگاه‌های مبتنی بر موافقت آمریکا و انگلیس به جنگ علیه عراق با نظریات مخالف است. این قطعنامه، مسئولیت عملیات و اعمال و اقتدار را میان قدرت‌های اشغالگر و سازمان ملل تقسیم کرده است و کنترل مسلط آمریکا و انگلیس را بر حیاتی‌ترین دغدغه‌های امنیتی، اقتصادی و سیاسی عراق در زمینه بازسازی و اداره آن برقرار می‌کند.

در عین حال این قطعنامه به‌طور ناگهانی و غیر منتظره از تصدیق پس‌گستر (معطوف به گذشته) توسل به زور توسط آمریکا و انگلیس تحت تأثیر شرایط و فضای حاکم باز می‌ایستد. هم‌چنین از پرداختن به موضوع مشروعیت - قانونیت با خودداری از صدور هرگونه حکم یا رأی رسمی طفره می‌رود، هر چند به‌عنوان یک داده مشروع و توجیه‌پذیر واقعیت‌های ناشی از نتایج مطلوب جنگ را می‌پذیرد. در نتیجه تردیدها و ابهام‌های زیادی درباره روند حاکم بر عراق وجود دارد. بدون تردید این ابهامات با عملکرد موافق شورای امنیت در زمینه آینده صلح و امنیت کاهش یافته و احتمالاً از میان خواهد رفت.

### نظام منشور، تروریسم کلان و مداخله بشردوستانه

در دهه ۱۹۹۰ یک‌گرایش تعیین‌کننده برای پذیرش نقش بیشتر سازمان ملل برای مداخله در منازعات داخلی کشورها برای پیش‌گیری از پاک‌سازی قومی و ژنوساید (کشتار جمعی) شکل گرفت. شورای امنیت در این مقطع با پشتیبانی سه دبیر کل اخیر سازمان ملل، حمایت بین‌المللی از حقوق بشر را در دستور کار خود قرار داده و کمتر درباره تهدیدات و مخاطرات رو به تزاید دوران جنگ سرد نگران به نظر می‌رسید، تداوم حاکمیت سرزمینی دولت‌ها،

سبب کاهش تفاوت‌های ماهوی این دو مقطع (دهه ۹۰، دوره جنگ سرد) شد. منابع تأثیرگذار فراگیر و حمایت دولت‌ها از مداخله بشردوستانه در سئال‌های بعد از جنگ سرد، صلاحیت انحصاری سازمان ملل را در زمینه مداخله طبق بند ۷ از ماده ۲ منشور با چالش جدی روبرو ساخت، هر چند چنین ادعا و عملکردی با مقاومت برخی کشورها، به ویژه چین و سایر کشورهای آسیایی مورد اعتراض قرار گرفت، اما در عین حال هم چنان از مداخله بشردوستانه حمایت قابل توجهی به عمل می‌آمد. انتقادات از سازمان ملل نه به خاطر نقش آفرینی‌های گسترده در منازعات که به‌طور عمده و جدی متوجه تأثیرگذاری بسیار محدود به‌ویژه قضایای بوسنی و رواندا بود.

در این بحث، نوعی تفاوت در ارتباط با موارد کاربرد زور تحت رهبری آمریکا در دنیای بعد از ۱۱ سپتامبر نسبت به قبل از آن به چشم می‌خورد. هم در افغانستان و هم در عراق توسل به زور بر ادعاهای دفاعی ضد تهدیدات جدید کلان تروریسم متمرکز بود، اما در هر دو نمونه، آزادی جمعیت در بند رژیم‌های شدیداً سرکوبگر و شناسایی حق تعیین سرنوشت سیاسی و اداری این کشورها نتیجه شد، به‌ویژه آنکه نیازهای حیاتی شهروندان سرکوب شده توسط الگوهای متداول مقاومت و ایستادگی قابل تحقیق نبود، هر چند انگیزه‌های بشردوستانه آمریکا در هر دو مورد با توجه به پیشینه تشریک مساعی و همکاری این دولت با رژیم‌های یاد شده (در افغانستان و عراق) در مظان تردید قرار دارد، اما باید توجه نمود که رفتار خلاف قانون و ناسازگار این رژیم‌ها در بدترین وضع ممکن و نتایج مداخلات، آزادی و رهایی شهروندان، و نیت و هدف اعلامی اشغال نیز حمایت از حقوق بشر و تسهیل روند برقراری دموکراسی بوده است. بدون شک آزادی‌های مؤثر و ماندگار در این کشورها بدون فشارهای روبه افزایش و فضای خلق شده در اثر حملات ۱۱ سپتامبر قابل تحقق نبود. با وجود این، تا حدی که کلان تروریسم با اشکال مجرمانه (جنایی) اقتدار حکومتی هم‌ساز شده، آیا منطقی نبود تا کاربرد زور را که در راستای «تغییر رژیم» تجهیز و سازماندهی شده است. بخشی از یک دکترین موسع مداخله بشردوستانه تعبیر کنیم؟

من فکر می‌کنم به سبب برخی دلایل آشکار پاسخ منفی باشد. ماهیت توسل به جنگ جدی‌تر از آن است که تصمیم‌گیری درباره آن بتواند بر اساس مبنای منطقی و عقلانی - که الزاماً از قبل، بحث، مباحثه و ارزیابی شده است صورت پذیرد. هم‌چنین به همین دلیل ملاحظات احتیاط محور به تنهایی می‌توانست مداخله بشردوستانه را به‌طور کلی، بیشتر در موارد (قضایای) و خامت‌بار و سخت و حتی در اکثر منازعات خشونت‌بار داخلی توجیه و

برقرار کند. چه کسی می‌توانست به حمایت شدید از اعمال مداخله بشر دوستانه به نفع چچنی‌ها، تبتی‌ها و کشمیری‌ها پردازد؟

البته گزینه‌های زیادی فراروی جامعه بین‌المللی و دولت‌های عضو آن گشوده است که در برگیرنده کاربرد زور نبوده و می‌توانست از اظهار نارضایتی و تقبیح تا تحصیل مجازات‌های فراگیر را در برگیرد. این مورد مداخله بشر دوستانه، اعمال زور به عنوان یک موضوع پایبند اصول اخلاقی و در عین حال یک استثنا نادر به منع کلی منشور در زمینه کاربرد زور مندرج در بند ۴ ماده ۲ منشور متکی است. اگر شورای امنیت بر نحوه مداخله و عملیات توافقی یک ائتلاف نظارت نکند، این تعهد (در زمینه کاربرد محدود زور) هم‌چنان و به‌طور اساسی می‌تواند مورد حمایت و قابل دفاع باشد، همان‌گونه که در کوزوو این‌گونه بود، با این شرط که برخی انواع روندهای دسته جمعی وارد عمل می‌شد، (ابتکار عمل را به دست می‌گرفت) و واقعیت‌های قریب‌الوقوع بودن حتمیت خطر، اصل ضرورت بشر دوستانه را تصدیق می‌کرد. کمیسیون کوزوو به مانند سایر متفکران و اندیشمندان به روشن کردن موضوع مداخله بشر دوستانه مستلزم به اصول اخلاقی همت گمارد، این کمیسیون در جست‌وجوی فراهم آوردن نوعی فرمول راهنما بود که تعادل میان ممنوعیت کاربرد زور و حقیقت‌ها و الزامات سیاسی اخلاقی را حفظ کند تا به این ترتیب فجایع در حال وقوع یا در شرف وقوع انسانی را تخفیف و تسکین دهد، اما در جایی که کاربرد زور با ارعاب و تهدیدات امنیتی ناشی از کلان تروریسم عجین می‌شود، دیگر جایی برای اما و اگر درباره ضرورت مداخله باقی نخواهد ماند؛ چون مشروعیت اقدام بشر دوستانه در این‌گونه موارد، بعد از تثبیت اوضاع و روشن شدن واقعیت‌ها مشخص و تأمین می‌شود.

در افغانستان استدلال‌های امنیت محور به قدر کافی متقاعدکننده بود، تا منافع بشر دوستانه این جنگ را به عنوان یک دستاورد اخلاقی و سیاسی جلوه‌گر نماید، بدون استناد به موارد قانونی توسل به زور که معمولاً بر اساس ادعاهای دفاعی قابل توجیه بوده است. در عراق در نقطه مقابل، بحث و جدل‌های امنیتی در زمینه تهدیدات القاعده متقاعدکننده نبود و نوید منافع بشر دوستانه ناشی از جنگ توسط مقامات رسمی آمریکا راهی برای پیش‌دستی بر غیرقانونی بودن عملیات توسل به زور تحت رهبری آن کشور تلقی شده و مورد تأکید قرار گرفت. چنین تلاش‌های ویژه، بعد از جنگ برای اثبات قانونیت عملیات، نباید با احترام و اعتنای بیشتری روبرو می‌شد، به‌ویژه در متن یک جنگ اساسی که

تلاش‌های آمریکا و فشارهای دیپلماتیک فزاینده این کشور از چندین ماه قبل برای تجویز آن از سوی شورای امنیت راه به مقصود نبرده بود.

### یک آینده سازنده برای نظام منشور سازمان ملل

آمریکا می‌توانست با وفاداری به نظام منشور سازمان ملل منافع خود را بهتر تأمین نموده و وضعیت رضایت‌بخشی را پی‌ریزی کند. این نظام به قدر کافی منعطف است تا به ضرورت‌های امنیتی جدید و مطلوب در کنار ارزش‌های در حال تغییر پاسخ‌گو باشد به گونه‌ای که نوعی موازنه متغییر میان حقوق دولت‌های حاکم و مسئولیت‌های جامعه جهانی ایجاد شود. در هر دو مجموعه از مداخله بشردوستانه و پاسخ به کلان تروریسم، نظام منشور می‌تواند از نظر حقوقی به‌طور مقتضی و عملی مورد حمایت و دفاع قرار گیرد. از این دیدگاه توسل به جنگ با عراق نمی‌باید بدون یک نظارت و تجویز شورای امنیت صورت می‌پذیرفت و بدون ثبت یک شکست برای سازمان ملل این سازمان می‌بایست کارکردی مسئولانه در زمینه محدودیت‌های اساسی توسل به زور را نمایندگی می‌کرد واقعیت‌ها از به شمار آوردن این مورد به عنوان اقدام پیش‌گیرانه حمایت نکرد، چه هیچ یک از عناصر حقیقت و ضرورت در این جنگ موضوعیت نداشت، در نتیجه جنگ عراق در بهترین حالت می‌تواند به عنوان نمونه جنگ پیش‌گیرانه تفسیر شود، اما دلایل سیاسی، اخلاقی و حقوقی قوی، قانونیت و مشروعیت چنین کاربردی از زور را رد می‌کند. استثنا وارد کردن به نظام منشور قابل قبول نیست ضمن آنکه هیچ تلاشی توسط دولت آمریکا برای توجیه جنگ بر مبنای حق جنگ پیش‌گیرانه به عمل نیامد، هر چند بیان بسیار انتزاعی و سیاق مبهم دکترین جنگ پیش‌گیرانه در استراتژی امنیت ملی آمریکا می‌توانست با دقت و صراحت بیشتری جای خود را به تنظیم و تدوین یک «نظریه جنگ پیش‌گیرانه» بدهد؛ اما حتی برای اینکه چنین ترتیبات دکترینی (آئینی) غیرقابل اعتماد، در کل متقاعدکننده به نظر می‌رسید شواهد و مستندات می‌باید حداقل تصویری معتبر از آینده عراق ترسیم می‌کرد که براساس آن تهدیدات ناشی از رژیم عراق از طریق نظام بازدارندگی به‌طور اعتمادی مهارپذیر نبوده است؛ امری که هرگز اتفاق نیفتاد. موضع سازنده حقوقی من این است که آمریکا (و جهان) می‌توانست از یک نظم خود تحصیل مبنی بر وفاداری به نظام منشور سازمان ملل که کاربرد زور را مدیریت کند، سود ببرد. چنین نظم داوطلبانه‌ای می‌توانست بر فقدان محدودیت‌های ژئوپلیتیک که با قدرت تلافی و جبران در یک نظام تک قطبی، مزوج می‌شود، فائق شود.

کارکرد این نظم هم‌چنین بر خلاف تمایلات آمریکا و دیگران فراتر از تأکید بر برتری‌های نظامی و به تبع تشکیل هم‌پیمانان (بیمان‌های) دفاعی و احتمالاً تشویق رقابت‌های تسلیحانی بود. حقوق بین‌الملل به اندازه کافی منعطف است تا اجازه دهد آمریکا و دیگر کشورها نیازهای امنیتی جدید خود را معقولانه پوشش دهند. فراتر از این، نه ارزش‌های آمریکایی و نه اهداف استراتژیک نمی‌باید آن‌چنان تعبیر و تفسیر شود تا کاربرد زور را بدون حمایت شورای امنیت معتبر و قانونی سازد. مسیر و خط سیر سیاست خارجی آمریکا طی نیم قرن اخیر نشان دهنده این واقعیت است که وفاداری به نظام منشور با احترام به نحوه کاربرد زور می‌توانست از بدترین شکست‌های سیاسی - شامل مورد ویتنام - جلوگیری کند. انحراف از نظام منشور درباره ممنوعیت کاربرد زور حتی به فرض همراه بودن موفقیت آشکار معتبر نخواهد بود.

این نظام منشور نیست که فاقد نظم و انسجام است، چه، زمینه‌های محسوس و معقول را برای اعلام و تفهیم غیرقانونی بودن توسل به جنگ توسط دولت‌ها به عنوان یک تجربه شکست خورده و متروک فراهم می‌آورد، بلکه این عمدتاً دولت‌های پیشرو و راهبر در رأس تمام آنها آمریکا است که نیاز دارد تا متقاعد شود که با پیگیری فعال یک سیاست خارجی «قانون محور» منافعش حفظ شده و ارزش‌هایش تحقق می‌یابد. نظام منشور یک زندان حقوقی نیست که دولت‌ها را با وضع دشوار و پیچیده وفاداری (و شکست) و تجاوز یا بی‌احترامی (و پیروزی) مواجه نماید. پیوستگی و وفاداری بیشتر، بهترین سیاست است. اگر بر خلاف یک زمینه فلسفی که یا به‌طور نازلی، حقوقی و غیرمنعطف و یا به‌طور مظنونانه و عیب‌جویانه‌ای، منکر همه چیز است، برداشت شود. علم حقوق می‌تواند همگام با مطرح شدن ضرورت‌های جدید، تداوم و توسعه یابد، اما این تداوم و گسترش باید حتی‌الامکان با روندها و هنجارهای مندرج در نظام منشور موافق و سازگار باشد و توضیح مؤثر و قانع‌کننده هم در عرصه عمل و هم از نظر تئوری درباره دلایل مشروعیت، یک مورد خاص از توسعه و گسترش نظام منشور ارائه دهد.

چنین گرایش‌های سازنده‌ای، اطمینان به نظام منشور را مجدداً احیا خواهد کرد. هم‌چنین درست است که سازنده‌گرایی می‌تواند به‌طور منفی و نامطلوب عمل کند و بنابراین اگر انواع بی‌احترامی به چارچوب‌های قانونی، مخالفت‌های عمومی و مقاومت‌های دولتی که در نمونه عراق رخ داد، در آینده نیز تکرار شود، در این صورت نظام منشور به‌طور ماندگاری نوعی کشتارگاه واقعی خواهد بود.

### جمع‌بندی و تجزیه و تحلیل مقاله فالک از مترجم

ریچارد فالک از حامیان مکتب نئوایده آلینم (نوآرمان‌گرایی) با رویکردهای سازنده‌گرا محسوب می‌شود. اینان ضمن تعهد به اشکال دموکراتیک جامعه بین‌المللی و نقش وابستگی متقابل در پی‌ریزی صلح، نقش نهادهای بین‌المللی به‌ویژه سازمان ملل و لزوم اصلاحات و دموکراتیک شدن آنها را برجسته می‌کنند.<sup>۱</sup> فالک در این نوشتار نیز جنگ با عراق را صرفاً با نظارت و تجویز شورای امنیت قانونی دانسته و بر لزوم کارکرد مسؤلانه و پیگیر این سازمان تأکید می‌کند.

وی با تأکید بر اخلاقیات در روابط بین‌الملل از جنبه‌های ناهنجار جهانی شدن مانند بی‌نظمی اخلاقی و هرج و مرج فناوری مدرن انتقاد می‌کند؛ در این راستا استثنای وارد کردن بر منشور و کاربردهای غیراخلاقی و فراقانونی آن را بر نمی‌تابد و در نوشتار پیش‌رو، این رویکرد را تقابل هژمونیک با جامعه بین‌المللی می‌انگارد.

مفروض فالک این است که تعامل سازنده آمریکا - به عنوان کارگزار نظام بین‌الملل - و منشور سازمان ملل - به عنوان ساختار بین‌المللی - می‌تواند همزمان به حفظ کارکرد واقعی منشور از یک سو و برقراری جایگاه هویتی - ارزشی آمریکا از سوی دیگر بیانجامد. در واقع نظام بین‌الملل را به عنوان متغیر مستقل و آمریکا و منشور را به عنوان متغیر وابسته می‌داند. اساساً پارادایم سازنده‌گرایی از نظر هستی‌شناسی بر خلاف سنت واقع‌گرایی و لیبرالیسم، فرض بازیگرد خردمند و فایده‌انگار را مردود دانسته، منافع دولت‌ها را متغیر و غیر ثابت می‌داند، به عبارت دیگر نقش عوامل و نیروهای غیرمادی و هنجاری را در شکل‌دهی روابط بین‌الملل و نظریه سیاست خارجی برجسته می‌نماید.<sup>۲</sup>

فالک در جای‌جای این نوشتار، شورای امنیت را به بی‌عملی و یا عملکرد ضعیف در قضیه بحران کوزوو و جنگ با عراق متهم می‌کند. او در اثر دیگر خود اساساً جنگ در عراق را بر خلاف جنگ افغانستان فاقد مشروعیت و حمایت جهانی و انحرافی آشکار از هدف اصلی، یعنی انهدام شبکه القاعده می‌داند.<sup>۳</sup> از دید او در بحران عراق هر دو طرف درگیری

۱. عبدالعلی قوام، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، ص ۲۷۰.

۲. ناصر هادیان، سازنده‌گرایی از سیاست بین‌الملل تا سیاست خارجی، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۱۷،

تابستان ۱۳۸۲.

3. <http://WWW.transnational.org>. Richard Falk, Appraising to War against Afghanistan, sanuary31, 2002. r.talk @ Princeton. edu.

یعنی عراق و آمریکا می‌باید در کنار تأکید بر منافع ملی خود، منافع جهانی را نیز در نظر می‌گرفتند و با عقب‌نشینی از مواضع اولیه خود به تداوم بازرسی تحت نظارت سازمان ملل یاری می‌رساندند.<sup>۱</sup>

وی با اشاره به نطق سالیانه بوش در کنگره و خطاب ایران، عراق و کره شمالی به عنوان محور شرارت، تصدیق و تأکید می‌کند که کشورهای یاد شده هیچ تهدید مستقیمی برای آمریکا محسوب نمی‌شوند و فعالیت‌های برون مرزی آنان صرفاً به همسایگان سرزمینی خود محدود می‌شود. در نهایت نیز تأکید می‌کند که دولت‌های یاد شده هیچ ارتباط شخصی با شبکه القاعده نداشته‌اند.<sup>۲</sup>

به زعم فالک تفاسیر و برداشت‌های جدید آمریکا مبین یک جانبه‌گرایی ناشی از برداشت موسع و بی‌ضابطه از برخی مفاهیم مانند دفاع مشروع و مداخله بشر دوستانه بوده است. وی توسل به «جنگ پیش‌گیرانه» را صرفاً در شرایط جدیت و حتمیت تهدید، اذعان‌کننده می‌داند و حتی مشروعیت «توجهات پس‌گستر» - مانند پیروزی نظامی سریع و تلفات کم و تلقی اشغالگران به عنوان نیروهای آزادی‌بخش را با دیده تردید می‌نگرد.

نکته قابل توجه در دیدگاه فالک، تمایز میان مشروعیت و مقبولیت اقدام نظامی و تأکید بر رفع خلاء و شکاف میان این دو عنصر حقوقی قبل از توسل به زور است. وی مشروعیت را مشروط به تأیید افکار عمومی جهانی و قانونیت اقدام را در گرو تأیید کاربرد زور از سوی شورای امنیت می‌داند.

رویکرد جدید آمریکا را می‌توان «نو ویلسونیزم نظامی» - مطابق نظر نویسنده - انگاشت که تا حد قابل توجهی به سنت‌های واقع‌گرا و نو واقع‌گرا نزدیک می‌شود؛ چه به زعم نظریه‌پردازان رئالیسم (واقع‌گرایی) از آنجایی که سازمان‌های بین‌المللی و حقوق بین‌الملل نمی‌توانند، صلح جهانی را تضمین کنند، باید با استفاده از تعهداتی مثل بازدارندگی هسته‌ای، به صلح دست یافت.<sup>۳</sup> نو محافظه‌کاران آمریکایی نیز تکیه بر نهاد‌های بین‌المللی را ساده‌لوحانه می‌انگارند.

1. <http://WWW.transnational.org>. (The Transnational Foundation for Peace And Future Research.

Richard Falk, opposition to War Against Iraq, september 20, 2002

2. Richard Falk, Appraising to War against Afghanistan, op. cit.

۳. سید حسین سیف‌زاده، نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل: معانی و قالب‌های فکری، ص ۱۲۱.



## فهرست منابع و مآخذ

۱. قوام، عبدالعلی، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۰.
۲. هادیان، ناصر، سازنده‌گرایی از سیاست بین‌الملل تا سیاست خارجی، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۱۷، تابستان ۱۳۸۲.
۳. سیف‌زاده، سیدحسین، نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل: مبانی و قالب‌های فکری، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۶.
4. <http://WWW.transnational.org>, Richard Falk, Appraising to War against Afghanistan, sanuary 31, 2002, r.talk @ Princeton. edu.
5. <http://WWW.transnational.org>. (The Transnational Foundation for Peace And Future Research, Richard Falk, opposition to War Against Iraq, september20, 2002.
6. Richard Falk, Appraising to War against Afghanistan, op. cit.